

تأملی گونه شناختی

تفکیک قوای سه گانه

در نظریه های ولایت فقیه

شریف لک زایی

مقدمه

کارگزاری (AGENCY) است و توسط این پژوهنده ابداع شده است - به این معناست که نوع مناسبات فرد و دولت در نظریه های ولایت فقیه، دو جانبه و دو گانه است، نه یک سویه و یک جانبه. نظریه های ولایت فقیه با مدعای مذکور تطبیق و مقایسه شده و میزان انطباق پذیری و یا ناسازگاری آنها با این مدعا کاوش و سنجیده شده است.

گفتنی است حوزه و قلمرو اقتدار دولت در هر دو نظریه مورد توجه است. جمع سخنان و اندیشه های امام خمینی (ره) در این باره رابطه

در مقاله حاضر به این پرسش پاسخ داده می شود که: حوزه ی اقتدار دولت در نظریه های ولایت فقیه چه گستره ای را دربرمی گیرد؟ به دیگر سخن، آیا در این نظریه ها، قدرت متمرکز است یا غیرمتمرکز است و براساس نظریه تفکیک قوای سه گانه توزیع شده است؟ مدعای نوشته این است که نوع مناسبات فرد و دولت در نظریه های ولایت فقیه، و-کارگزارانه (ولی -عامل) است. این دانش واژه - که تلفیقی از دو الگوی نظری واگذاری (ALIENATION) و

وا-کارگزارانه است، اما دیدگاه پاره‌ای از قائلان به ولایت فقیه گونه‌ی نخست، بر وحدت و تمرکز، تأکید دارد و از این رو رابطه، واگذارانه است. در ولایت فقیه گونه دوم نیز در دو مرحله زمانی می‌توان دو نوع رابطه را از هم تفکیک نمود. در دوره‌ی زمانی نخست، قوای سه‌گانه در شماراعوان ولی فقیه‌اند و بر تمرکز قوا تأکید شده است. از این رو رابطه‌ی واگذارانه حاکم می‌باشد. در دوره‌ی زمانی دوم، قوا مستقل از هم فرض می‌شوند و رهبری نیز در حدود قانون اساسی دارای اختیار است و در نتیجه بر تعدد قوا و توزیع قدرت، تأکید می‌شود. از این رو رابطه در این بخش، وا-کارگزارانه می‌شود. در این مقدمه لازم می‌داند که نوشتار حاضر، بخشی است از رساله کارشناسی ارشد نویسنده که با عنوان «رابطه فرد و دولت در نظریه‌های ولایت فقیه» با راهنمایی آقای دکتر علیرضا صدرا و مشاوره آقای دکتر داوود فیرحی در مؤسسه آموزشی باقرالعلوم (ع) قم دفاع شده است.

۱- طرح مسئله

قدرت متمرکز^(۱) و قدرت غیرمتمرکز در نظریه‌های دولت، رابطه‌ی مستقیم با میزان حقوق و آزادیهای افراد برقرار می‌کند و نوع رابطه فرد و دولت را ممکن است: واگذارانه، کارگزارانه و یا واکارگزارانه سازد، به‌طوری که

می‌توان گفت در پاره‌ای از دولت‌های دارای قدرت متمرکز، شهروندان از حقوق کم‌تری برخوردار هستند و رابطه‌ی واگذارانه، حاکم می‌باشد و در دولت‌هایی که قدرت، متمرکز نیست و به عبارتی تفکیک قوا^(۲) برقرار است، به حقوق و آزادیهای شهروندان بیشتر توجه می‌شود و نوع رابطه فرد و دولت واکارگزارانه است؛ زیرا قوای موجود با مهار و کنترل همدیگر اجازه نمی‌دهند که حقوق و آزادیهای شهروندان پایمال شود. در پاره‌ای موارد نیز ممکن است رابطه کارگزارانه حاکم باشد. به این معنا که همه اختیارات در اختیار شهروندان است.

به نظر می‌رسد که در یک جمع‌بندی کلی بتوان از دو نوع الگو در مناسبات فرد و دولت گفت وگو نمود: الگوی واگذاری (Aliention) و الگوی کارگزاری (Agency). در الگوی واگذاری، مردم تمامی اختیارات خود را به حاکم اعطا می‌کنند و در نتیجه او خود همه چیز را در اختیار می‌گیرد. در واقع این الگو فاقد هرگونه مشارکتی است و تمرکز بیش از حد قدرت وجود دارد. اما در الگوی کارگزاری، حاکم در خدمت مردم و کارگزار مردم به شمار می‌رود و اختیاری جز آن‌چه از سوی مردم به او اعطا شده نخواهد داشت. به نظر می‌رسد در این الگو، برخلاف الگوی پیشین، مشارکت سیاسی کاملاً برقرار باشد. در این‌جا نمی‌توان از تمرکز قدرت سخن گفت^(۳).

در مقاله حاضر به این پرسش پاسخ داده می‌شود که حوزه‌ی اقتدار دولت در نظریه‌های ولایت فقیه چه گستره‌ای را دربرمی‌گیرد؟ به عبارتی آیا در این نظریه‌ها قدرت متمرکز و تنها در دست ولی فقیه است یا این که قدرت غیر متمرکز است و براساس نظریه‌ی تفکیک قوا میان قوای سه‌گانه توزیع شده است؟ فرضیه‌ی مقاله حاضر این است که: نوع مناسبات فرد و دولت در قلمرو اقتدار دولت در نظریه‌های ولایت فقیه، واکارگزارانه (ولیّ - عامل) است. این دانش واژه - که تلفیقی از دو واژه‌ی واگذاری و کارگزاری است و توسط این پژوهنده ابداع شده - به این معنا است که نوع مناسبات فرد و دولت در نظریه‌های ولایت فقیه، دو جانبه و دوگانه است، نه یک‌سویه و یک‌طرفه.

برای این که بتوانم یک بحث منسجم ارائه دهم، موضوع را به بحث تفکیک قوا محدود کرده‌ام. البته برای ایضاح بیشتر بحث سعی می‌کنم به پاره‌ای از وظایف و کارویژه‌های حکومت و قوای دولت در نظریه‌های ولایت فقیه نیز اشاره نمایم. لازم است در آغاز مراد از دانش واژه‌ی تفکیک قوا کاویده شود و آن‌گاه در نظریه‌های ولایت فقیه مورد سنجش قرار گیرد.

۱-۱- تفکیک قوا و دلایل آن

تفکیک قوا با ظهور مکتب قرارداد اجتماعی

طرح شد و پس از آن به وسیله‌ی پاره‌ای از اندیشمندان نظیر منتسکیو بسط یافت و پایه‌های تئوریک آن تقویت و برجسته شد. اما آن‌چه که در ابتدا و در سیر تحول اصطلاح تفکیک قوا در غرب مورد نظر بود، تلاش برای طرح تئوریک توزیع قدرت^(۴) سیاسی به منظور جلوگیری از ظهور استبداد و خودکامگی و تمرکز و انحصار قدرت و یا به عبارت دیگر تضمین آزادی به وسیله‌ی تمایز قوا در یک حکومت بود. از این رو سه قوه از سوی صاحب نظران مطرح شد: قوه‌ی مقننه، قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضاییه.^(۵)

دلیل اصلی و عمده‌ی طرح تفکیک قوا در ظرف زمانی خود، یعنی مجموعه‌ی فعل و انفعالات زندگی غربی، محدود ساختن قدرت سیاسی و حاکمیت به وسیله‌ی توزیع قدرت میان قوای سه‌گانه بود که به این طریق جلو خودکامگی حاکمان گرفته می‌شد. به نظر پاره‌ای از صاحب نظران، هنگامی که حاکمیت محدود نباشد، هیچ راهی وجود ندارد که افراد از شر تجاوزات طبقه‌ی حاکمه به آزادی‌هایشان مصون بمانند. در این حالت، قرار دادن هیئت حاکمه زیر نظر حاکمیت اراده‌ی عمومی کار عبثی است؛ زیرا همیشه این هیئت حاکمه است که این اراده را دیکته می‌کند و هرگونه احتیاطی در این مورد بیهوده است.^(۶) از این رو اینان به محدود نمودن حاکمیت می‌اندیشند؛ زیرا در پرتو آن آزادی فردی مصون خواهد ماند.

محدود بودن قوا در نظریه‌ی تفکیک قوا به معنای این نیست که حقوق مردم توسط قوا بدون اجازه‌ی قوای دیگر زیر پا گذاشته نشود، بلکه اساساً به این معنا است که هیچ قوه‌ای حتی با اجازه‌ی قوای دیگر نیز نباید به حقوق شهروندان تجاوز و آزادیهای آنان را سلب نماید.

البته طرح تفکیک قوا به معنای مذکور، یعنی محافظت از آزادیها و حقوق شهروندان، یکی از معانی تفکیک قوا است. این نظریه به معانی دیگری نیز تفسیر شده است از جمله:

الف) تقسیم کار و توزیع وظایف حکومتی میان قوای موجود و گروه‌ها و کارگزاران نظام سیاسی؛

ب) انفصال و جدایی قوایی که عهده‌دار انجام کارها هستند برای جلوگیری از دخالت قوا در یکدیگر؛

ج) طبقه‌بندی و تقسیم وظایف سه‌گانه‌ی تقنین، اجرا و قضاوت برای جلوگیری از تمرکز قدرت^(۷) در دست یک شخص یا اقلیت و نیز استقلال هر یک در محدوده‌ی وظیفه‌ی خاص خود.^(۸)

در ادامه به این بحث به‌طور موردی در نظریه‌های ولایت فقیه اشاره می‌شود و روشن می‌شود که در این نظریه‌ها وظایف حاکم اسلامی و حیطه‌ی اقتدار دولت تا چه اندازه است. آیا در قالب تفکیک قوا می‌گنجد یا خیر و

در این صورت تفکیک قوا در این دو نظریه به چه معنایی است.

۲- قلمرو اقتدار دولت در نظریه نخست

نظریه‌ی تفکیک قوا در نظریه‌ی سیاسی و حکومتی امام خمینی(ره)، یعنی ولایت مطلقه‌ی فقیه، به‌طور مبسوط مورد توجه قرار نگرفته است، اما می‌توان به پاره‌ای از اظهار نظرهای ایشان در این باره دست یافت. در همین زمینه و در راستای واگذار نمودن وظایف و اختیارات حکومتی، ایشان به استفاده از دیدگاه‌های صاحب نظران و متخصصان در حکومت اشاره می‌کنند و معتقداند که:

«تدبیر و اداره‌ی جامعه و امور اجتماعی در

هر حکومتی باید با مشارکت و مساعدت

تعداد فراوانی از متخصصان رشته‌های

مختلف و افراد کاردان و بصیرانجام شود.

چنان‌که در طول تاریخ تا زمان معاصر،

همه‌ی حکومتها و زمامداران چنین

می‌کردند و کارهای حکومتی به دست

متخصصان و صاحبان فن جریان می‌یافته

است.»^(۹)

در واقع امام خمینی(ره) با پذیرش این نکته که در بسیاری از امور حکومت باید متخصصان هر رشته مشارکت داشته باشند، راه را برای پذیرفتن تفکیک قوا هموار می‌کند؛ زیرا یک برداشت از تفکیک قوا، سپردن امور مختلف به

دست صاحبان فن و متخصصان است. در غیر این صورت بی‌تردید تدبیر و اداره‌ی جامعه با مشکلات و تنگنایای فراوان مواجه می‌شود.

در موارد دیگری ایشان به‌طور صریح‌تر به تفکیک قوا و به‌ویژه قوای سه‌گانه‌ی مقننه، مجریه و قضائیه می‌پردازند و بر تفکیک وظایف و اختیارات آنها تأکید و توصیه می‌نمایند. برای مثال درباره‌ی قوای سه‌گانه به‌طور کلی می‌فرمایند: «قوای محترم سه‌گانه که [شعب مختلف] حکومت اسلام و رژیم جمهوری اسلامی هستند مورد توجه همگان باید باشند و هر یک را وظایفی است.»^(۱۱) از این رو کارکرد قوه‌ی مقننه و مجلس شورای اسلامی را این می‌دانند که نمایندگان مردم در مقام ایفای وظایف خود و با تصویب قوانین مورد نیاز جامعه، به سیاستگذاری بپردازند و آنها را برای اجرا در اختیار قوه‌ی مجریه قرار دهند: «اعضای محترم مجلس شورای اسلامی... با تعهد و جدیت خود می‌توانند خط مشی دولت را هرچه بهتر تعیین کنند.»^(۱۲) از سوی از منظر امام خمینی (ره)، دیگر قوه‌ی مجریه نیز موظف به اجرای سیاست‌گذاری‌هایی است که در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده است:

«خط‌مشی و برنامه‌ی قوه‌ی مجریه به صورت اساسی و کلی توسط قوه‌ی مقننه ترسیم و طرح‌ریزی می‌شود و قوه‌ی مجریه در این زمینه نمی‌تواند به دلخواه

و مستبدانه عمل کند.»^(۱۳)

همچنین از دیدگاه معظم له، قوای مقننه و مجریه در عین استقلال از یکدیگر و کارکرد متمایزی که دارند، اما این قوه‌ی مقننه است که به سیاست‌گذاری می‌پردازد و آن را برای اجرا در اختیار قوه‌ی مجریه قرار می‌دهد. در واقع می‌توان گفت قوه مجریه گرچه دارای اختیارات گسترده‌ای است اما این قوه مقننه به عنوان نمایندگان مستقیم مردم است که بر قوه مجریه مقدم است و اساس برنامه‌ها و دستورالعمل‌ها را در قالب قانون در اختیار قوه مجریه می‌گذارد و قوه مجریه نمی‌تواند به دلخواه و مستبدانه و بدون نظر مجلس شورای اسلامی عمل نماید.

امام خمینی (ره) قوه‌ی قضائیه را نیز مصون از هر گونه دخالت دیگر نهادها و اشخاص می‌داند و بر این باور هستند که:

«قوه‌ی قضائیه قوه‌ای است مستقل و معنای استقلالش هم این است که در صورتی که حکمی از قضات صادر شد، هیچ کس حتی مجتهد دیگر حق ندارد آن را نقض و یا در آن دخالت نماید و احدی حق دخالت در امر قضا را ندارد و دخالت کردن، خلاف شرع و جلوگیری از حکم قضات هم بر خلاف شرع است.... استقلال قضایی معنایش این است که اگر قاضی حکمی کرد، احیاناً

رسیدگی به آن حکم مرجع دارد و غیر از

آن هیچ کس حق دخالت ندارد.»^(۱۳)

امام خمینی (ره) دخالت قوا در امور یکدیگر را موجب هرج و مرج می‌دانند و معتقدند که همه‌ی قوا می‌بایست در حیطه‌ی اقتدار خود به انجام وظیفه بپردازند. در واقع دخالت قوا در یکدیگر علاوه بر اینکه موجب تمرکز قدرت^(۱۴) در یک نهاد می‌گردد، امور عمومی را از مجاری قانونی خود خارج می‌سازد و همین امر اسباب هرج و مرج و گسستگی اوضاع را پدید می‌آورد. در همین زمینه جملات زیر روشنگر است:

«فقط سعی کنند هر یک وظیفه‌ی خویش

را خوب انجام دهند و در محدوده‌ی

وظیفه‌ی قوای دیگر داخل نشوند تا استقلال

هیچ یک از قوا خدشه دار نشود. اگر بنا

باشد [کسی در کنار کار خودش] به کار

دیگری هم دخالت بکند، به کاری که

مربوط به او نیست دخالت بکند، این

قاضی است، بخواهد قوه مجریه هم

خودش باشد، قوه مجریه است، بخواهد

قاضی هم خودش باشد، هرج و مرج

همیناست. این قوا... مستقل و مجزا از

هم هستند و هر کدام باید کار خودشان را

انجام بدهند. اگر بنا باشد که یک قاضی

بخواهد اجرا هم بکند، این از حد خودش

تجاوز کرده است و کارش فاسد خواهد

شد و مملکت هم فاسد خواهد شد.»^(۱۵)

به هر تقدیر در یک جمع‌بندی از سخنان

امام خمینی (ره) می‌توان گفت ایشان ضمن

پذیرش نظریه تفکیک قوا، آن را در منظورهای

زیر، مطمح نظر دارند: تنوع کارها و وظایف

حکومت و وسعت و پیچیدگی آنها؛ استفاده از

افکار و تخصصهای گوناگون و تجربه‌های

تاریخی بشر؛ لزوم رعایت دقت و سرعت و

استحکام کارها برای رسیدن به نتایج مطلوب؛

لزوم هم‌فکری و مشورت به ویژه در مسائل

اجتماعی و پرهیز از استبداد به رأی و

خودمحوری؛ وجوب رعایت مصالح جامعه بر

زمان‌دار؛ جواز واگذاری کارها به دیگران و عدم

مباشرت شخص حاکم در کارها.^(۱۶)

موارد مورد اشاره، دیدگاه امام خمینی (ره) را

به رابطه واکارگراری نزدیک می‌سازد. در واقع

ایشان به تفکیک و وابستگی مطلق قوا

نمی‌اندیشند و ضمن برشمردن وظایف مختلف،

گرچه در این میان به نقش ولی فقیه به صراحت

اشاره نمی‌کنند، اما با توجه به دیدگاه ایشان در

باب ولایت مطلقه فقیه می‌توان گفت که ولی

فقیه در گونه نخست از نظریه‌های ولایت فقیه

(نظریه ولایت انتصابی فقیه) دارای اختیارات

مطلقه در حیطه‌ی عمومی است و از این رو

رابطه دولت با شهروندان در این زمینه یک

رابطه‌ی واگذارانه است. این رابطه در واقع به

دلیل تمرکز قدرت است. البته همان گونه که

آمد، امام خمینی (ره) در بحث از تفکیک قوا به دنبال حذف اعمال خودسرانه و مستبدانه‌ی قوا می‌باشند. این مطلب، دیدگاه امام خمینی (ره) را به تفکیک قوای مصطلح، که به دنبال تفکیک قوا برای محافظت از حقوق و آزادیهای شهروندان است، نزدیک می‌نماید. از این رو می‌توان با توجه به فقرات مورد اشاره، دیدگاه ایشان را در رابطه‌ی کارگزارانه دنبال نمود. اما با توجه به اینکه برای هر دو نوع رابطه‌ی واگذاری و کارگزاری در نظریه‌ی امام خمینی (ره) شاهد وجود دارد، همان گونه که ذکر شد، نمی‌توان گفت رابطه در این جایکی از این دو گونه است. زیرا در هر صورت شواهد مختلف گویای این است که قدرت متمرکز است و ولی فقیه حتی با فرض ناظر و هماهنگ کننده‌ی سایر قوا و مدافع حقوق شهروندان، دارای قدرت مطلقه در حیطه‌ی عمومی است. البته ولی فقیه در این نظریه محدود به قوانین اسلام و مصلحت عمومی است. امام خمینی (ره) در موردی به نوع رابطه اشاره می‌کنند و تقریباً می‌توان رابطه واکارگزارانه را از سخنان ایشان استنباط نمود. از این رو است که حضرت امام خمینی (ره) بر این باور هستند که مناسبات فرد و دولت از نوع رابطه‌ی فرادستی و فرودستی نیست:

«اسلام در رابطه‌ی بین دولت و زمامدار و ملت، ضوابطی و حدودی معین کرده است و برای هر یک بر دیگری حقوقی

تعیین کرده است که در صورت رعایت آن هرگز چنین رابطه‌ی مسلط و زیر سلطه به وجود نمی‌آید.»^(۷۷)

البته سایر مفسران و نظریه پردازان ولایت فقیه نیز تفکیک قوا را به صراحت مطرح کرده‌اند. برای مثال حضرت آیت الله مصباح یزدی درباره نقش ولی فقیه در نظام تفکیک قوا می‌گوید:

«در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل تفکیک قوا پذیرفته شده است و در عین حال اصل ولایت فقیه عامل ارتباط قوای حاکم قرارداد شده که اصل اخیر ناشی از اسلامیت نظام است، چه اینکه مشروعیت قوا در نظام اسلامی به این است که ساختاری الهی و اسلامی داشته باشند و به نوعی به مبدا آفرینش متصل گردند، ولایت فقیه حلقه‌ی وصل نظام به خداوند و ملاک مشروعیت نظام است.»^(۷۸)

همان گونه که از متن فوق پیداست همه‌ی قوای موجود، مشروعیت خود را از جنبه‌ی اسلامیت نظام اسلامی و ولی فقیه اخذ می‌کنند. ضمن این که باید اشاره کنم در این دیدگاه، هیچ اشاره‌ای در زمینه تفکیک قوا مشاهده نمی‌شود و این مسئله تنها به قانون اساسی استناد داده شده است که در آن بر تمرکز قدرت، تحت نظارت و هماهنگی ولی

فقیه تأکید شده است. به هر حال در این دیدگاه و تفسیر ولایت انتصابی فقیه، در عین پذیرش تفکیک قوا به عنوان پدیده‌ای مدرن، به گونه‌ای بارز از تمرکز قدرت و نوعی اختلاط قوا سخن به میان آمده و از آن به عنوان این که امری مرسوم در نظامهای سیاسی دنیا است، دفاع شده است. چنین دیدگاهی بیشتر به رابطه واگذارانه نزدیک می‌شود. ایشان دیدگاه صاحب نظران حقوق و سیاست را این گونه تشریح می‌کند:

«ضرورت ارتباط و هماهنگی اولیای امور و نیز ضرورت حفظ وحدت در جامعه ایجاب می‌کند که در نظام اسلامی نیز تمرکز قدرت وجود داشته باشد و چون طرح حکومت اسلامی باید در یک جامعه جهانی نیز قابل اجرا باشد، باید اصل تمرکز قدرت در آن ملحوظ گردد. تأکید می‌کنم که اگر همه قدرتهای سیاسی و اجتماعی در یک دستگاه در یک فرد متمرکز نشود بسیاری از مصالح مردم از دست خواهد رفت. حتی می‌توان گفت که هر چه وسعت یک کشور بیشتر باشد، نیاز آن به تمرکز قدرت هم فزون‌تر خواهد بود و این سخن است که عموم صاحب نظران حقوق و سیاست برآنند.»^(۱۹)

حضرت آیت الله مؤمن عضو فقهای شورای

نگهبان نیز، می‌گوید: «ولی فقیه منشاء مشروعیت نظام است و همه نهادهای حکومت از جمله قوای سه گانه و قانون اساسی و قوانین عادی با تنفیذ وی مشروع می‌شود.»^(۲۰)

بنابراین از سویی سخنان حضرت امام خمینی (ره) به دو نوع رابطه واگذارانه و کارگزارانه اشاره دارد که نقطه‌ی جمع این دو رابطه، واکارگزارانه می‌شود. امادیراندیشمندان این نظریه به صراحت از تمرکز قدرت تحت امر ولی فقیه و نیز مشروعیت بخشی ولی فقیه به سایر قوا و نهادها سخن گفته‌اند و از این رو رابطه‌ی فرد و دولت در این چنین دیدگاه‌هایی از نوع واگذارانه است.

۳- قلمرو اقتدار دولت در گونه دوم

در گونه دوم از نظریه‌های ولایت فقیه (ولایت انتخابی)، در ابتدا وظایفی برای حاکم اسلامی و به عبارتی ولی فقیه تصور می‌گردد. این وظایف و تکالیف بسیار گسترده و پیچیده است و انجام آنها نیروها و امکانات بسیار زیادی را طلب می‌نماید. در واقع رهبری مسئول حفظ کیان مسلمانان و مأمور تدبیر امور و اداره‌ی شؤون آنان براساس ضوابط و مقررات اسلامی است. اما از آن جا که دامنه‌ی حکومت گسترده است و همه‌ی مشکلات، مسئولیتها و وظایف متوجه شخص حاکم است:

«به ناچار نیازمند مشاورین، ابادی و

کارگزارانی است که در دواير مختلف حاکم را یاری نمایند. از این رو هر کاری را به فردی متخصص و یا ارگانی مناسب می سپارد. این گونه است که وجود قوای سه گانه برای اداره ی نظام ضرورت می یابد.»^(۳۱)

تکالیف و وظایفی که در این نظریه برای حاکم اسلامی شمارش می توان به قرار زیر خلاصه نمود:

(۱) حفظ نظام، انسجام بخشیدن به امور مسلمانان، حراست از مرزها، دفاع از مسلمانان و جنگیدن با شورشگران و کسانی که با مسلمانان سر جنگ دارند.

(۲) انجام اصلاحات در کشور و ایجاد امنیت در راه ها و شهرها.

(۳) از بین بردن سنتهای غلط و گسستن زنجیرهای دست و پاگیر جامعه از رسوم، قیود، عادات و تقلیدهای باطل و بی اساس.

(۴) تعلیم کتاب و سنت و حدود اسلام و ایمان به مردم و بیان حلال و حرام و آنچه به سود و زیان آنان است و نیز تعلیم و تربیت جامعه با ارسال معلم در میان مردم و تشویق آنان به فراگرفتن احکام و فقهات در دین.

(۵) اقامه ی فرایض و شعایر الهی از قبیل نماز، حج و... و تربیت مردم براساس اخلاق نیکو و پسندیده.

(۶) اقامه ی سنتهای حسنه و از بین بردن بدعتها

و دفاع از دین و حفظ اصول و فروع و معارف دین از تغییر و کم و زیاد شدن.

(۷) امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع آن، یعنی سعی در اشاعه و گسترش گفتار و کردار نیک و مبارزه با انواع کارهای زشت و ظلم و فساد.

(۸) جلوگیری از ستم و احقاق حقوق افراد ضعیف از اشخاص قدرتمند و شدت به خرج دادن در برابر ستمکاران.

(۹) قضاوت براساس عدالت و اقامه ی حدود و احکام الهی.

(۱۰) بازگرداندن اموال غصب شده و ثروتهای عمومی به بیت المال و اجرای مساوات در مال و حکم الهی و رفع تبعیضات ستمگرانه که موجب شکمبارگی ستمگران و گرسنگی محرومین و ستمدیدگان می گردد.

(۱۱) گردآوری اموال عمومی و مالیاتها بدان گونه که خداوند مقرر نموده است و پرداخت آن به اشخاص مستحق و مصارف عمومی جامعه.

(۱۲) موعظه، تذکر و ارشاد آدمیان به صورت مداوم.

(۱۳) تفکیک اشخاص نیکوکار از بدکار با تشویق و احترام گذاشتن به نیکوکاران و تنبیه و مجازات بدکاران.

(۱۴) مدارا و دوستی ورزیدن با مردم و عفو نمودن خطاهای آنها، البته تا آن جا که حقی پایمال نگردد، به گونه ای که برای مردم همانند پدري

دلسوز و مهربان باشد.

۱۵) حسن هم جواری و ارتباط عادلانه و خوش رفتاری با سایر امتها و مذاهب و حفظ حقوق متقابل آنان در مال، جان، اراضی و مبنای اعتقادی، البته در صورتی که به دنبال جنگ و توطئه نباشند و قصد بیرون راندن مسلمانان از سرزمینشان را نداشته باشند، بدون اینکه حاکم مسلمانان، آنان را محرم اسرار و همراز خود بپندارد و حاکمیتی برای آنان نسبت به جان و مال و شوون مسلمانان ایجاد نماید. (۲۳)

موارد فوق، بخشی از تکالیف و وظایف حاکم مسلمانان را در عرصه های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی، امنیتی، نظامی و دفاعی و امور قضایی و برقراری قسط و عدل دربر می گیرد. آقای منتظری با استفاده از آیات و روایات این وظایف را استنباط و تنظیم نموده است، (۲۴) اما به باور وی، حاکم اسلامی نمی تواند به تنهایی به همه ی این وظایف بپردازد و می بایست از دیگران در انجام آنها یاری و کمک بگیرد. در واقع وظایف مذکور:

«به این معنا نیست که حاکم اسلامی به تنهایی و به طور مستقیم همه ی این وظایف را انجام می دهد، بلکه هر اندازه که دامنه ی حکومت وی گسترش می یابد و وظایف او افزون تر می گردد به همان نسبت تشکیلات و دوائر و مؤسسات او

گسترش می یابد و قهراً متناسب با نیازهای زمان، قوای سه گانه مقننه، مجریه و قضائیه ایجاد می شود و کار تشکیلات و مؤسسات متناسب با آن واگذار می شود.» (۲۴)

وی بر این باور است که اساس و پایه حکومت بر سه قوه استوار است: قوه ی تشریعی یا مقننه، قوه ی اجرائیه یا تنفيذیه و قوه ی قضائیه. چرایی این تقسیم از آن جانشی می شود که تدبیر امور آدیان متوقف است بر: ۱) ترسیم خطوط کلی و تعیین مقررات و قوانین مورد نیاز جامعه؛

۲) اجرای مقررات و قوانین در موارد مختلف اجتماعی - حکومتی و

۳) حل و فصل اختلافات در قضاوت و منازعات و رسیدگی به تخلفات. بر این اساس همه وظایف حاکم اسلامی در محدوده ی مسائل حکومتی به این قوا باز می گردد. (۲۵)

با توجه به وظایف پانزده گانه حاکم اسلامی، در واقع قوای سه گانه، نه به صورت مستقل، بلکه تحت اشراف ولی فقیه و به عنوان بازوی او انجام پاره ای از وظایف مذکور را بر عهده می گیرند. گرچه قوا بر حسب نوع فعالیت خود به قوای سه گانه تقسیم گشته اند، اما هر یک تنها بخشی از وظایفی که برای ولی فقیه مقرر شده است را به انجام می رسانند که در این صورت تفکیک قوا به معنای معروف صادق نیست،

پاره‌ای از وظایف فراوان خود را بر دوش دیگران می‌گمارد و خود البته به عنوان ناظری قدرتمند به نظارت می‌نشیند و امور را تدبیر می‌نماید.

این قدرت متمرکز، نظریه ولایت انتخابی فقیه را در جایگاه رابطه‌ی واگذارانه قرار می‌دهد و نه در رابطه‌ی کارگزارانه. از این جهت که قدرت و قلمرو اقتدار ولی فقیه بسیار فراوان و وظایف او بی‌شمار است. به هر تقدیر با توجه به قدرت متمرکز و حیطه‌ی اقتدار ولی فقیه و دولت در این نظریه و وظایفی که برای حاکم به تصویر کشیده می‌شود و فقدان تفکیک قوای مصطلح، رابطه با مردم واگذارانه است نه کارگزارانه. برای اطلاع بیشتر از بحث تفکیک قوا در نظریه‌ی ولایت انتخابی فقیه به مطلب زیر توجه می‌نماییم:

«معنای ولایت امام یا فقیه این نیست که وی شخصاً بدون واسطه همه‌ی امور و شؤون حکومت را به عهده بگیرد، بلکه به هر اندازه که گستره‌ی حکومت گسترده‌تر و نیازها و وظایف بیشتر باشد قوا و دوایر بیشتری برای اداره‌ی جامعه نیاز است و به‌طور طبیعی هر کار به دایره و قوه‌ی متناسب با آن واگذار می‌شود. اما امام یا فقیه واجد شرایط به مثابه مخروط است که بر همه‌ی اجزای حکومت اشراف تام دارد و بالاترین مقام

بلکه قدرت به نحو متمرکز و در دست ولی فقیه قرار دارد. عبارات زیر بیانگر دیدگاه موجود در نظریه ولایت انتخابی فقیه است:

«در حکومت اسلامی، فرد مسئول و مکلف اصلی، حاکم اسلامی است و قوای سه‌گانه، بازوها و یادی وی هستند و در حقیقت او در رأس مخروط (قدرت و مسئولیت) قرار گرفته است که بر تمام پیکره حکومت اشراف تام و تمام دارد.» (۲۶)

از این رو نقش رهبر در این نظریه بسیار گسترده است و بر همه‌ی قوا و نهادهای نظام سیاسی اشراف تام و تمام دارد. در واقع این قلمرو اقتدار گسترده، همان گونه که پیش از این ذکر شد، از آن رو است که او مسئول انجام وظایفی است که در شمار تکالیف و حیطه‌ی اقتدار او بر شمرده شده است. از این رو علی‌رغم این که مردم می‌توانند در مرحله‌ی تأسیس حکومت دینی با توجه به شرایط و قیدهایی با فرد دارای شرایط و صاحب صلاحیت بیعت نمایند، اما قلمرو اقتدار ولی فقیه و چنین دولتی بسیار گسترده و فراوان است. در هر صورت این ولی فقیه است که مسئول همه‌ی آنچه در کشور رخ می‌دهد می‌باشد. او است که برای برآورده شدن وظایف فراوانی که برایش بر شمرده شده است، اعوان و انصاری برای خود گرد می‌آورد و

مستول در جامعه او است. او کسی است که مردم از وی انتظار اداری خردمندانه جامعه و کشور را دارند و سایر مسئولین به مراتب خود هر یک دستها و بازوان وی محسوب می شوند.» (۲۷)

آخرین نظراتی که درباره‌ی مباحث ولایت فقیه از بیان کننده سطور فوق منتشر شده است نشان گر این است که وی تفکیک قوا، مسئولیتها و تشکیلات مختلف در حکومت دینی را براساس قانون اساسی برای مهار قدرت مطلقه و متمرکز حاکم اسلامی می داند و نه فقط به عنوان این که این قوا جزء ایادی و اعوان و انصار رهبری در انجام وظایف هستند. در واقع ایشان معتقد است رهبری در جمهوری اسلامی ایران دارای اختیارات مطلقه نیست و اختیارات او بر طبق آن چیزی است که در قانون اساسی آمده است. از این رو قانون اساسی حیطه‌ی اقتدار هر یک از قوا و نیز رهبری را تعیین و مشخص کرده است و شایسته نیست رهبری از این اختیارات تجاوز نماید و در محدوده‌ی سایر قوا اعمال قدرت کند:

«و بالاخره معنی این همه تشکیلات، تقسیم کار و مرزبندی بین مسئولیتها و تفکیک برای مهار قدرت است و قهراً هیچ مقام و یا ارگانی حق مزاحمت یا دخالت در شعاع مسئولیتهای دیگران را ندارد، مگر جایی که روش آنها خلاف

شرع بین یا مخالف صریح قانون اساسی باشد و در این صورت در خود قانون روشهای برخورد با آن معین شده است.» (۲۸)

آنچه در فقره‌ی مذکور برجسته است، تأکید و توجه به قانون اساسی و جایگاه هر یک از نهادهای و قوا با توجه به قانون است. اما تأکیدات ایشان در مطالب پیشین بر عنصر رهبری و حاکم اسلامی بود و این که نقش و مسئولیت اساسی در حکومت دینی بر عهده‌ی رهبر است و سایر تشکیلات، قوا و نهادهای در شمار ایادی و بازوان ولی فقیه بودند. به هر حال دیدگاه جدید ایشان با آن چه در گذشته نگاشته است متفاوت و یا تفسیری بر آنها به شمار می رود و نظریه‌ی وی را از رابطه‌ی واگذارانه به رابطه‌ی کارگزارانه و از «ولایت فقیه» به «نظارت فقیه» مبدل می سازد. عبارات زیر به طور آشکاری روشنگر این تحول است:

«بهترین راه برای رفع مشکلات - هرگاه شرایط تصرف در قانون اساسی فراهم شد - عدم تمرکز قدرت در یک فرد و تفکیک قوای کشور می باشد، به گونه‌ای که هر یک در دایره‌ی مسئولیت خویش مستقل باشد و نیروهای مناسب با کار خود را در اختیار داشته باشد و هیچ کدام در کار یکدیگر دخالت نکنند. هر چند پیامبر اسلام (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در

حکومت خود دارای سه منصب افتا، اجرا و قضا بودند، ولی اولاً آنان معصوم و از خطا و اشتباه مصون بودند، ثانیاً حکومت پیچیده و توسعه یافته‌ی امروز با حکومت بسیط و ساده‌ی آن زمان قابل مقایسه نیست. بر این اساس نظام حاکمیت فقط از لحاظ رعایت موازین اسلامی تحت کنترل نظام مرجعیت قرار می‌گیرد. چون قدرت معمولاً استبداد می‌آورد، لازم است قدرت دولت مردان و مسئولین بالا تحت کنترل مردم باشد و اگر تذکر دادن به آنان جداگانه اثر ندارد، لازم است افراد جامعه متشکل گردند تا قدرت متمرکز آنان قدرت افراد را کنترل نماید و بر این اساس لزوم تشکیل احزاب سیاسی آزاد از افراد عاقل و متعهد و دلسوز و درعین حال کارشناس در مسائل سیاسی و اجتماعی و وجود مطبوعات آزاد، شدیداً احساس می‌شود تا مسئولین بالا را کنترل نمایند.»^(۲۹)

بر این اساس و با توجه به مطالب فوق، نظریه‌ی ولایت انتخابی فقیه به سمت کارگزاری میل می‌کند. زیرا در این صورت قدرت متمرکز و در دست یک نفر نیست و تفکیک قوا و مسئولیتها نیز برای مهار قدرت بوده که ممکن است به استبداد منتهی گردد نه فقط برای

تقسیم وظایف حاکم اسلامی میان قوای سه گانه. بنابر این می‌توان گفت نظریه ولایت انتخابی فقیه قائل به تفکیک قوا است که در آن علاوه بر این که وظایف گسترده‌ی ولی فقیه به مرحله عمل در می‌آید، مهار قدرت نیز در آن نهفته است. بدین معنا که تفکیک قوا جلو قدرت متمرکز و مطلقه‌ی حاکم اسلامی را گرفته و اجازه نمی‌دهد حقوق عمومی تعطیل یا مورد تعدی قرار گیرد. البته با این فرض که ولی فقیه معصوم نیست و دچار خطا می‌گردد. از این رو می‌بایست قدرت او محدود، مهار و میان سایر قوا توزیع گردد تا از به وجود آمدن قدرت مطلق و استبدادی جلوگیری به عمل آید.

فرجام

۱- در مقایسه‌ی دو گونه نظریه‌ی ولایت فقیه، این مطلب قابل توجه است که هر دو نظریه به گونه‌ای قائل به تمرکز است. گرچه در هر دو نظریه می‌توان شواهدی بر عدم تمرکز قدرت و توزیع قدرت^(۳۰) میان قوای سه گانه یافت، اما با توجه به مبانی هر دو نظریه، تفکیک قوا آن گونه که مصطلح است مورد توجه هیچ یک از دو نظریه نیست.

۲- البته از آن جا که در دیدگاه اخیر طراح و مدافع اصلی نظریه‌ی ولایت انتخابی فقیه این مسئله به گونه‌ی دیگری بسط یافته است، این

سایر قوا و نهادها تأکید می‌کنند. گرچه نظریه‌ی امام خمینی (ره) با توجه به شواهد و قرائن مذکور در بخش پیشین، دیدگاه ایشان را به سمت رابطه‌ی واکارگزارانه سوق می‌دهد.^(۳۱) اما در هر صورت این هر دو نظریه با توجه به اصول قانون اساسی تفسیر و بازخوانی می‌شود و از این رو باید دید قانون اساسی چه نوع رابطه‌ای را تجویز می‌کند.

۴- می‌توان هر دو نوع رابطه‌ی واگذاری و کارگزاری را با توجه به لحاظ نمودن چنین دیدگاه‌ها و تحولی برای این دو نظریه به تصویر کشید. از این رو در دیدگاه امام خمینی (ره) نوع رابطه واکارگزارانه است اما نظر سایر قائلان نظریه گونه نخست ولایت فقیه واکذارانه است. از سوی دیگر دیدگاه صاحب دراسات نیز در دو دوره زمانی قابل تمایز است: در دوره نخست، که صاحب دراسات قائم مقام رهبری است، نوع رابطه‌ای که از آثار ایشان به دست می‌آید، واکذارانه است اما از اظهارات وی در دوره زمانی پس از قائم مقامی رهبری، رابطه کارگزارانه استنباط می‌شود.

۵- در هر صورت در هر گونه نظریه‌های ولایت فقیه با توجه به این که به هر حال دولت دارای حداقلی از اقتدار است، رابطه فرد و دولت در نهایت واکارگزارانه است.

نظریه به سمت عدم تمرکز و حرکت در محدوده‌ی قانون اساسی و قوانین عادی و حتی نظارت فقیه و نه ولایت فقیه میل پیدا کرده است. از این رو قلمرو اقتدار ولی فقیه نیز تنها به آن چیزهایی محدود می‌شود که در قانون اساسی به آن اشاره شده است و ولی فقیه نمی‌تواند در حیطه‌ی اقتدار سایر قوا دخالت نماید. به نظر می‌رسد با توجه به مطلب حاضر نیز نمی‌توان گفت ولایت انتخابی فقیه قلمرو اقتدار ولی فقیه را محدود ساخته است؛ زیرا بر طبق قانون اساسی، گرچه قوای موجود مستقل از یکدیگر فرض شده‌اند اما همه زیر نظر ولایت مطلقه هستند و ولی فقیه نقش هماهنگ‌کننده و ناظر بر قوا را بر عهده دارد. اصل پنجاه و هفتم می‌گوید:

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه‌ی امر و امامت امت بر طبق اصول آینده‌ی این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

۳- از سخنان مدافعان و مفسران نظریه‌ی ولایت انتصابی فقیه نیز این گونه برداشت می‌شود که قلمرو اقتدار دولت را از نوع رابطه‌ی واکذارانه می‌پندارند و بر نقش گسترده‌ی ولی فقیه و حتی مشروعیت بخشی ولایت فقیه به

اندیشه امام خمینی (ره) بگیرد به: محمد حسین اسکندری و اسماعیل دارابکلایی، «تفکیک قوا در اندیشه‌ی امام خمینی (ره)»، امام خمینی (ره) و حکومت اسلامی: نهادهای سیاسی و اصول مدنی، پیشین، ص ۲۵-۶۲.

۱۷. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۸۹.
۱۸. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، نظریه‌ی سیاسی اسلام؛ قانونگذاری، چاپ نخست، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲.
۱۹. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام؛ کشورداری، ج ۲، چاپ نخست، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
۲۰. آیت الله محمد مؤمن، کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة، ص ۱۱-۱۲.

۲۱. حسین علی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۲، ص ۵۱.
۲۲. دراسات، ج ۲، ص ۲۱-۲۳.
۲۳. برای اطلاع از مستندات قرآنی و روایی وظایف مذکور نگاه کنید به: همان، ج ۲، ص ۵-۲۱.
۲۴. دراسات، ج ۲، ص ۲۵.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸.
۲۶. «المسؤول والمكلف فی الحكومة الاسلامیة هو الامام و الحاكم، والسلطات الثلاث ابداعیه و اعضاءه، و يكون هو بمنزلة رأس المخروط مشرفاً علی الجميع اشرافاً تاماً»، همان، ج ۲، ص ۵۲.
۲۷. همان، ج ۲، ص ۵۷.
۲۸. حسین علی منتظری، «ولایت فقیه و قانون اساسی»، پیام هاجر، شماره ۲۳۶، ص ۵۹.

۲۹. به نقل از: سید صادق حقیقت، توزیع قدرت در اندیشه‌ی سیاسی شیعه: مقایسه‌ای تحلیلی از دو منظر فلسفه‌ی سیاسی و فقه سیاسی. چاپ نخست، تهران: هستی نما، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

30. Distribution of power

۳۱. سخنان بسیاری از امام خمینی (ره) بر این دیدگاه صحه می‌گذارند که به پاره‌ای از آنها در متن اشاره شد. مطلب ذیل در همین این راستا و در بیان ضوابطی است که در حکومت اسلامی می‌بایست رعایت گردد و لحاظ نمودن دیدگاه‌های مردم و نمایندگان آنان در تصمیم‌گیریها است که به گونه‌ای نشان‌گر عدم تمرکز حتی در مرحله‌ی تصمیم‌سازی است حضرت امام خمینی (طاب ثراه) می‌فرماید: «اولاً متکی به آرای ملت باشد به گونه‌ای که تمامی احاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که مسئولیت و زمام امور را به دست گیرند شریک باشند. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیریها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی‌توانند به تنهایی تصمیم بگیرند». امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲-۲۱۶.

1. Centralized

2. Separation of power

۳. الگوهای مورد بحث از مطالب جین همپتن اخذ شده است. وی در کتاب فلسفه سیاسی خود دو نظریه‌ی قرارداد اجتماعی واگذاری (alienation social contract) و قرارداد اجتماعی کارگزاری (agency social contract) را از هم باز می‌کند و به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد. همپتن قرارداد اجتماعی واگذاری را در تبیین اندیشه‌ی هابز و قرارداد اجتماعی کارگزاری را در توضیح اندیشه‌ی لاک به کار می‌گیرد. رک: فلسفه‌ی سیاسی. ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، چاپ نخست، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۸۳-۱۳۲.

4. Distribution of power

۵. وک: منتسکیو، روح القوانين، ترجمه و نگارش علی اکبر مهدی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از محمد مددیور، ج ۱، چاپ پنجم، ویراست دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۰، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.
۶. بزمان کستان. به نقل از: ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، متن و در زمینه‌ی متن، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ نخست، تهران: آگاه، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳.

7. concentration of power

۸. برای اطلاع بیشتر بنگید به: عباس علی عمید زنجانی، فقه سیاسی: حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳، و محمد حسین اسکندری و اسماعیل دارابکلایی، «تفکیک قوا در اندیشه‌ی امام خمینی (ره)»، امام خمینی (ره) و حکومت اسلامی، نهادهای سیاسی و اصول مدنی (مجموعه مقالات کنگره‌ی امام خمینی (ره) و اندیشه‌ی حکومت)، چاپ نخست، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ص ۲۵-۶۲.

۹. امام خمینی (ره)، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۸.
۱۰. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۶۱.
۱۱. همان، ج ۱۹، ص ۱۰۵.
۱۲. همان. امام خمینی (ره) درباره‌ی وظایف و اختیارات قوه‌ی مجریه می‌فرماید: «قوه‌ی مجریه که مسئولیت آن بسیار زیاد و حجم کارش عظیم و در صورت صحت و شایستگی عمل و خلوص نیت و دل‌سوزی برای کشور و ملت تحت رنج و ستم و خدمت به همه‌ی ملت، به ویژه طبقات محروم و ضعیف ... کار ارزشمندی است که بعد معنوی آن را جز خداوند، کسی نمی‌تواند به شنش درآورد». صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۰۸.
۱۳. همان، ج ۱۹، ص ۸۷ دوم دی ۱۳۶۳.

14. concentration of power

۱۵. همان، ج ۱۳، ص ۱۷.
۱۶. برای اطلاع بیشتر از یک دیدگاه درباره‌ی تفکیک قوا در